

تربیتی، در قرآن، برخوردی بین حضرت موسی و خضر داریم که از قضا جنبهٔ تعلیمی هم دارد. اگر کسی فقط بخواهد به همین قصه توجه کند، می‌تواند به این نتیجه برسد که تبعیت کردن یعنی درست پذیرفتن و اجازه ندادن سؤال کنی. زیرا خضر هم با موسی شرط کرد که زمان همراهی با من دربارهٔ آنچه می‌کنم، نپرس. اما موسی نمی‌تواند صبر کند و دربارهٔ اعمال حضرت خضر می‌پرسد و خضر در مرحلهٔ سوم اعتراض و پرسش موسی، با گفتن دلایل کارش، از موسی جدا می‌شود.

اگر مربی با این برداشت که تربیت یعنی تبعیت محض و از این برداشت بخواهد الگوسازی کند، می‌تواند آسیب‌زا باشد. هر چه پیر مغان بگوید، باید همان را گفت و کرد. پیر مغان می‌گوید می‌را روی سجاده بریز باید بریزی، اما وقتی سر از فلسفهٔ این تضاد درنیآوری راه به جایی نخواهی برد. فکر می‌کنند الگوی تربیتی قرآن یعنی همین، زیرا داستان موسی و خضر چنین چیزی می‌گوید. اگر همین داستان را به کلیت قرآن عرضه کنیم، نباید با کلیت اصول تربیتی قرآن منافات داشته باشد. در کلیت قرآن، انسان و هدایت انسان چیست؟ بنده اخیراً بحثی را دربارهٔ تربیت انسان در قرآن دارم دنبال می‌کنم که به نظرم الگویی است برای تعلیم و تربیت. دریافتیم یکی از نکات اساسی قرآن این است که انسان اولاً صاحب عمل است. زیرا کثرت استعمال این کلمه در قرآن نشانگر کلیدی بودنش است که صورت کمی دارد. از بعد کیفی هم نشان می‌دهد که عمل هویت‌ساز است. آدم‌ها با عملشان باید خود را شکل بدهند. پیامبر نمی‌تواند آدم درست کند، زیرا هویت وی با عملش شکل می‌گیرد. کسی نمی‌تواند جای کسی عملی بکند. لذا کسی جای کسی نمی‌تواند بگیرد و دیگری را به جای من مواخذه نمی‌کنند. البته این معنی نباید مستفاد شود که پیامبر در تعلیم و تربیت نقشی ندارد. این آیات عجیب را مرور بفرمایید: «فذكر آتما أنت مذكر، لست. عليهم بمصيطر» (غاشیه/۲۱ و ۲۲). این آیه نشان می‌دهد که رابطهٔ پیامبر با انسان‌ها



## تألیف کتاب دین با آموزه‌های قرآن

پای صحبت دکتر خسرو باقری

رمضانعلی ابراهیم زاده گرچی

### اشاره

دکتر خسرو باقری، از اعضای هیئت علمی دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران از صاحب‌نظران در حوزهٔ تعلیم و تربیت اسلامی است که آثارش نیز در قالب مقاله و کتاب در این عرصه منتشر کرده است. تعدادی از کارشناسان دربارهٔ چگونگی تألیف کتاب دینی و موضوع‌هایی که با استناد به قرآن کریم باید مورد توجه قرار گیرند، با وی به گفت‌وگو نشستند. در این گفت‌وگو مسعود وکیل، یونس باقری حضور داشتند.

**وکیل:** اگر رویکردی درصدد برآید الگوی تعلیم و تربیت خود را از قرآن بگیرد، برای استخراج این الگو با چه فرصت‌ها و تهدیدهایی روبه‌رو است؟  
**دکتر باقری:** نمونه عرض کنم. در علوم

براساس قهر و غلبه و سلطه نیست؛ حتی براساس قهر و غلبه لطیفی که در داستان خضر و موسی وجود دارد هم نیست. پیامبر مأوریت دارد که رسالت خود را روشن کند و احکام را تشریح کند، ولی سرانجام انسان است که باید در این جهت حرکت کند. این منطق کاملاً در قرآن روشنی دارد. اگر این داستان (موسی و خضر) را به کلیت قرآن سنجاق کنیم، باید معنی‌اش عوض شود. باید اقتضای دیگری بیابد. بنده اشاره کرده‌ام که اگر قرار بود موسی اصلاً سؤال نکند و پرسش‌پذیری در کار نباشد، چرا در غایت خضر جواب موسی (ع) را داد؟

**وکیل:** از ابتدا خضر به موسی می‌گوید نباید در طول سفر چیزی بگویی تا خودم بگویم.  
**دکتر باقری:** می‌خواهم همین نکته را بگویم. کسی ممکن است برداشت مرید و مرادی و تبعیت محض را بکند، ولی شما با قرائن درون متنی می‌توانید دریابید که خضر از ابتدا می‌دانست کارهایش برای موسی سؤال به‌وجود می‌آورد. لذا شرط گذاشت و سرانجام هم دلایل اعمالش را بیان کرد. پس روایت قرآنی نشان می‌دهد که کارها مدلل‌اند. به این علت که مدلل‌اند، قابل پرسش‌اند و به علت پرسش‌برانگیزی، قابلیت جواب‌گویی دارند. پس دلیل دیگری داشته تا خضر همراهی موسی را بدان مشروط کرده است تا اینکه سؤال نکردن بخواهد الگوی تعلیم و تربیتی ما باشد. پس این شرط عرضی است و نه ذاتی. موردی است و اگر این نکته را فهم نکنیم و ذاتی بدانیم، آن وقت اساس الگوی ما قرار می‌گیرد که عوارضی دارد. به این ترتیب، اگر بتوانیم عناصر اساسی را از عناصر پیرامونی درست تشخیص بدهیم، قادر به تدوین الگوی مناسب برای تعلیم و تربیت اسلامی خواهیم بود.

**وکیل:** آقای دکتر! به یک معیار اشاره کرده‌اید که به ذاتی یا عرضی بودن مفاهیم قرآنی توجه دارد. معیار دیگری هم در نظر دارید؟

**دکتر باقری:** معیار دیگر زمان است. شاید زمان هم بتواند در معیار قبلی بگنجد، زیرا ممکن است زمان به دلیل تغییر، نشانگر امور عرضی باشد. تغییر نشانده‌ای از عرضی بودن است. آیا می‌شود زندگی پیامبر (ص) سخنان ایشان و مخاطبان آن دوره را در نظر بگیریم؟ آیا کسی می‌تواند آن را به‌صورت مطلق در نظر بگیرد و به همه دوران‌ها بسط دهد؟ یا بگوید

چقدر از فرمایش‌های پیامبر (ص) و احکام، مربوط به زمان است و چقدر با زمان تغییر نمی‌کنند. به فرض، اگر پیامبر (ص) در آن دوره حکمی درباره طلاق یا ازدواج بیان می‌کند، در آن حکم، عنصری مانند عدالت وجود دارد و هم نحوه حکم را هم داریم؟ اگر این دو از هم تفکیک نشوند، دچار مشکلاتی خواهیم شد.

**باقری:** مکان هم همین جایگاه را دارد.  
**دکتر باقری:** درست است.

**وکیل:** شما بیشتر به تهدیدها پرداخته‌اید، از فرصت‌ها هم بگویید.  
**دکتر باقری:** تهدیدها بیشترند. تشخیص ذاتیات همان فرصت‌هاست. الگوسازی براساس ذاتیات و اصول ثابت، آن را جاذب می‌کند. اصولاً سخن دین باید جاذب و جالب باشد.

**باقری:** منظور شما از ذاتیات همان اصول است؟

**دکتر باقری:** درست است اصول هر مطلبی مورد نظر است. پس سخن دین جالب و جذاب است، زیرا سخن پیامبر (ص) عمیق و تکان‌دهنده است. این ویژگی سبب جذب آدم‌ها می‌شود. زیرا سبب ایجاد شگفتی و اعجاب می‌شود. به همین علت، کسانی که به سخن و راه پیامبر (ص) ایمان می‌آورند، از روی عشق ایمان می‌آورند و نه از روی اجبار و اضطرار. چرا چنین ایمان آوردنی بعد از مراحل اولیه رسالت ایشان دیده نمی‌شود؟ مگر دین همان دین نیست؟ حرف من این است. اگر این فرصت را بشناسیم، دین جالب می‌شود.

**باقری:** در دوره پیامبر هم کم مخالفت نبود.  
**دکتر باقری:** قبول دارم، ولی دارم درباره فرصت‌ها صحبت می‌کنم. اینکه ایمان امری اختیاری است و دارم درباره این گروه از ایمان آوردگان می‌گویم که با جذب و عشق دین را پذیرفتند، ولی ایمان آوردن امروز ممکن است با سردی و خاموشی باشد. زیرا دین نزدشان موروثی است یا تکلیف.

**وکیل:** ما با ایمان داشتن روبه‌رو هستیم نه با ایمان آوردن. لذا حرکتی را مشاهده نمی‌کنیم.

**دکتر باقری:** ایمان همیشه آوردنی است و نه داشتنی. همان‌طور که دندان شیری باید بیفتد، ایمان شیری هم باید بیفتد. این ایمان از کودکی در ما روییده، سرانجام باید بیفتد. نباید بماند و ماندنی نیست. باید استحاله پیدا کند تا آوردنی بودنش معلوم شود. باید بنیان‌های دین موروثی مستحکم شود تا ادامه یابد.

**شما با قرائن درون متنی می‌توانید دریابید که خضر از ابتدا می‌دانست کارهایش برای موسی سؤال به‌وجود می‌آورد. لذا شرط گذاشت و سرانجام هم دلایل اعمالش را بیان کرد**





**جوان وارد**  
**دنیای اندیشه**  
**شده است و**  
**می تواند جهل**  
**و موهومات را**  
**تشخیص دهد.**  
**خیلی اهمیت**  
**دارد، زیرا**  
**نوجوان به**  
**پختگی ذهنی**  
**رسیده است**  
**که الان زمان**  
**بازاندیشی**  
**نسبت به آن**  
**چیزهایی**  
**است که او را**  
**بدان ها دعوت**  
**می کنند**

**وکیل:** آیا می توان با جمع بندی گفت و گوی پیامبران با اقوام خود و با توجه به نوع مطالب و تأکید و تکرار آن ها به اولویت های مباحث تربیتی دست یافت؟ چه معیارها و ملاحظاتی برای استخراج این الگو از قرآن ضروری هستند؟  
**دکتر باقری:** در روش های تحقیق امروز و تحلیل متن و تحلیل محتوا هست که اگر در یک کتاب یک مفهوم (نه یک حرف) و یک اندیشه زیاد بیاید، می تواند نشانگر اهمیت باشد. البته باید به کیفیت هم توجه داشت. باید دید منزلت یک بحث بالاست یا پایین. منزلت می تواند از نظر وفور تکرار (کمی) اندک باشد، به فرض چقدر درباره بهشت صحبت می شود؟ ولی جمله ای داریم: «رضوان من الله اکبر» (توبه/۷۲)؛ بدون اینکه تکرار زیاد شده باشد. با این حال، درجه اهمیت بیشتری دارد. این تحلیل کیفی است در برابر تحلیل کمی وفور کلمات و جایگاه مفاهیم. این دو تا مثل هر متن دیگری در مورد قرآن هم صادق اند. اگر کسی بخواند قرآن را با این دو عنصر تحلیل مطالعه کند، می تواند. حال به قول شما گفت و گوهای پیامبران هم باشد تفاوتی نمی کند. می تواند در این باره هم عرضی و ذاتی را جدا کند و دریابد چه چیزهایی تکرار می شد یا در اولویت قرار می گرفت.

**باقری:** شما درباره سنت می فرمایید. خوب پیامبر (ص) نیز ادامه دهنده سنت ابراهیمی است مشرکان نیز سنت آبا و اجدادی دارند. روشن بفرمایید تفاوت این دو سنت چیست؟ کسی که در این فضا نیست چگونه باید تفاوت میان این دو سنت را دریابد و دست به انتخاب بزند؟  
**دکتر باقری:** در یکی از آیات قرآن جواب این سؤال داده شده است: «اولوکان ایاؤهم لایعلمون شیئا ولا یهتدون» (مائده/۱۰۴): آیا اگر پدرانشان چیزی نمی دانستند و راهی نیافته بودند [باز پیروی آن ها می کنند].

یعنی سنت گرایی خوب است، زیرا اگر سنت از میان جوامع بشری برداشته شود، انسان وحشی می شود. سنت در تربیت بسیار مهم است، ولی تیغ دو دم است؛ هم ضروری است و هم می تواند مهلک باشد. معیار این است که بدانیم در سنت چه چیزی معقول و قابل دفاع است و چه چیزی نامعقول و غلط، این کار نقد سنت است و نه تخریب سنت. نقد هم یعنی بازشناسی و تفکیک خوب از بد.

**باقری:** پیامبران هر عصری، علاوه بر اینکه با شرک مبارزه می کردند و تلاش داشتند توحید را جایگزین کنند، با آفات و ابتلاهای مردم عصرشان هم مبارزه می کردند. حضرت شعیب مردم را

دعوت به خداپرستی می کند و در همان حال می گوید کم فروشی نکنید. یا حضرت لوط ضمن تبلیغ توحید، با لواط نیز مبارزه می کند.  
**دکتر باقری:** خوب این موارد نشان می دهند که زمان شناسی عنصر عامی است، گرچه داخل خودش تکثرپذیر است و پیامبران از امتیاز زمان شناسی برخوردار بودند.

**وکیل:** اگر بخواهیم به زبان تربیتی بگوییم، همان نیازسنجی است. چطور می گوییم الان دانش آموزان چه نیازی دارند. نیاز خاص قوم شعیب هم رعایت عدالت در خرید و فروش بود. حال سؤال بعدی را مطرح کنیم: آیا می توان از قرآن استنباط کرد که نقطه شروع تعلیم و تربیت، به ویژه برای جوانان، چه باید باشد؟

ما دو نوع پاسخ را از شما می طلبیم؛ یکی بیان ملاک هاست و دیگری ضمن مقایسه رفتار انبیا می خواهیم به موارد و موضوع های خاصی برسیم تا دریابیم نقطه شروع باید کجا و چه چیز باشد.  
**دکتر باقری:** با این پرسش ذهن من متوجه این آیه شد: «و ان جاهدک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفوا و اتبع سبیل من اناب» (لقمان/۱۵).

این آیه در بحث مربوط به لقمان است، ولی اینجا خداوند وارد ماجرا می شود و مستقیم دارد به این نوجوان می گوید اگر پدر و مادرت خواستند تو را وادار کنند تا چیزی شریک من (خداوند) قرار دهی و علم هم به آن نداری، (تفسیر المیزان درباره علم به آن نداری نوشته بود یعنی علم پذیر نیست و چیز موهومی است) و چیز موهوم است. نباید از آنان اطاعت کنی: «فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفوا» (لقمان/۱۵).

می توان از این آیه فهمید که نوجوان وارد دنیای اندیشه شده است و می تواند جهل و موهومات را تشخیص دهد. خیلی اهمیت دارد، زیرا نوجوان به پختگی ذهنی رسیده است که الان زمان بازاندیشی نسبت به آن چیزهایی است که او را بدان ها دعوت می کنند. لذا باید جوان و نوجوان ما چنان تربیت شوند که قابلیت بازشناسی را پیدا کنند. البته انگیزه مناسب هم در همین دوره هست. معمولاً مشاهده می شود که نوجوانان و جوانان این فصل از عمرشان سؤال خیز است. از یک سو نیاز مطرح است و از سوی دیگر باید به نیازها پاسخ داد. یعنی در حال پوست اندازی است و خوراک این نیاز هم علم است. باید بتوانیم با دقت و درایت امور موهوم و معلوم را از هم تفکیک کنیم تا او بتواند آن ها را هضم کند.





«بازاندیشی»  
در مورد  
«باورها»  
می تواند  
عنوان این  
بحث باشد؛  
بازاندیشی  
در باره  
باورهایی  
که بچه‌ها  
از کودکی  
داشته‌اند

یک طرح قرار بدهیم؟ ممکن است با الگوهای مختلف این کار بشود مثل الگوی عقاید، اخلاق و احکام. اما اگر بخواهیم محور حرکت و نخ تسبیجی باشد که با آن بتوان به تدریج انبوهش کرد، خوب است همین موضوع را قرار دهیم؟  
**دکتر باقری:** یعنی آن مظلوف را در این ظرف بریزیم. خوب است، نکته‌ای را عرض کنم. شما به عقاید، اخلاق و احکام اشاره کرده‌اید، ولی این آیه به قول خلبان‌ها «take off» جالبی دارد که تکان‌دهنده است و اما آنچه شما می‌گویید عقاید، اخلاق و احکام خیلی استاتیک است. ولی آیه دارد با نقد شروع می‌کند و متناسب با ذهن نوجوان است؛ مثل خمیری که به تنور گرم می‌چسبانی همان را می‌شود به قول شما در نخ کرد و در این مسیر پیش برد.

**وکیل:** آیا ممکن است نقطه شروع برای مخاطبان مختلف (دختر و پسر) متفاوت باشد؟ در این صورت می‌توان نوع مخاطبان را در چند تیپ یا گروه تقسیم و چند نقطه مهم را توصیه کرد.  
**دکتر باقری:** سؤال خوبی است. البته تفکیک به صورت تیپ نه! افراد مطرح‌اند. خود پیامبران هم با افراد با تیپ‌های مختلف مواجه شده‌اند و این کار منطقی است، زیرا نمی‌توان با همه یک جور صحبت کرد.

**باقری:** «کَلِمَ التَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ»  
**دکتر باقری:** درست است. اقتضای تربیت همین است. من تیپ بندی سه‌گانه کرده‌ام. برای مثال، یک تیپ (گروه) ستیزنده‌گاند. گروهی که مقابل شما سنگر بسته‌اند و جبهه‌گیری دارند. جریان حضرت موسی (ع) و فرعون در این گروه قرار دارد: «اذهب الی فرعون انه طغی» (طه/۲۴). ولی خداوند به حضرت موسی (ع) سفارش

در هر صورت، وارد مرحله‌ای شده که همان شروع خوبی است. البته فکر می‌کنم که این «وصاحبهما فی الدنیا معروفًا» خیلی خوب با هم تلفیق شده‌اند، زیرا در مرحله سنت‌شکنی، ممکن است فرد در لغزشگاهی قرار بگیرد و به سمت تخریب همه آن چیزهایی برود که تاکنون داشته‌ایم. و ما را به ارتباط اجتماعی مناسب دعوت می‌کند. به این صورت که وقتی دارید چیزی را نقد می‌کنید، باید اخلاق و روابط انسانی را حفظ کنید. نوجوانان معمولاً در معرض خلط این‌ها قرار دارند. اندیشه و صاحب اندیشه را با هم می‌پیچانند و این تفکیک در قرآن اهمیت دارد که انسان در هر حال باید حرمت دیگران (پدر و مادر که جای خود و حرمت ویژه دارند) را حفظ کند و موجودی اجتماعی و اخلاق‌مدار باشد. اما در همین حال باریک‌اندیشی و نقاد باشد.

**وکیل:** اگر همین بحث شما را نقطه شروع کار بدانیم، چه عنوانی بدان می‌دهید؟

**دکتر باقری:** «بازاندیشی در مورد باورها» می‌تواند عنوان این بحث باشد؛ بازاندیشی درباره باورهایی که بچه‌ها از کودکی داشتند. آیه می‌فرماید، والدین همان چیزی را که از گذشته‌ها داشته‌اند می‌خواهند به بچه‌ها منتقل کنند تا مثل آن‌ها اعتقاد داشته باشند. می‌توان این‌طور هم کامل کرد: «بازاندیشی در مورد باورها و داشتن اخلاق اجتماعی». ای جوان و نوجوان! اگر می‌خواهی با پدربزرگت درباره فکری و چیزی مخالفت کنی، همراه با حفظ احترام باشد. او باید اخلاق اجتماعی داشته باشد، ضمن اینکه با فکری مخالفت می‌کند، احترام صاحب آن فکر را نگاه دارد.

**وکیل:** آیا می‌شود همین موضوع را نخ تسبیج

می‌کند با فرعون به نرمی سخن بگو. خوب این موقعیت‌شناسی است.

**باقری:** به‌طور کلی روش قرآن این است که پیامبران هنگام دعوت با زبان نرم صحبت کنند. نه این که فقط با فرعون این‌طور صحبت کنند. **دکتر باقری:** اتفاقاً چون فرعون طاغی است، با او به نرمی صحبت کن.

**باقری:** طاغی به دلیل طغیانش. نه اینکه فرعون است با او نرم صحبت کن. روش قرآن چنین است.

**دکتر باقری:** درباره منافقین داریم: «یا ایها النبئی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بسئ المصیر» (توبه/ ۷۳؛ تحریم/ ۹). بنابراین، پیامبر (ص) همه جا یک روش ندارد. **باقری:** این برخورد در مراحل بعدی است. از ابتدا شدت عمل ندارد، وقتی نفاق شروع شد برخورد شدید می‌کند.

**دکتر باقری:** خوب! با هر جور آدمی یک نوع برخورد می‌کنی. بنابراین، ستیزندگان هم یک جور نیستند. فکر می‌کنم حضرت ابراهیم (ع) نیز با این گروه چنین برخوردی دارد؛ برای ایجاد سؤال در ذهن آن‌ها. یعنی ستیزندگان را باید با سؤال‌های بسیار عمیق و تأمل‌برانگیز مواجه کنیم: «فرجعوا الی انفسهم» (انبیاء/ ۶۴). برخورد حضرت ابراهیم (ع) با گروه مقابلش خیلی شگفت‌انگیز است. ایشان با تبر بت‌های کوچک‌تر را می‌شکند. بعد تبر را روی بت بزرگ می‌گذارد به این معنی که بت بزرگ بت‌های کوچک‌تر را شکسته است! این نوع برخورد و آراستن صحنه بدین شکل، آباستن پرسش عمیق و بزرگی است. موفق هم می‌شود: «فرجعوا الی انفسهم» (انبیاء/ ۶۴). می‌گویند چه سخن حکیمانه‌ای است. لذا با آدم‌های اهل ستیز باید بسیار مدبرانه مواجه شد تا آن‌ها را نسبت به پندارهایشان دچار تردید و سؤال کرد.

دومین تیپ خنثی است. آدم‌هایی که نه مخالف و نه موافق‌اند. در نقطه صفر ایستاده‌اند. در اینجا به نظرم پیامبران به‌کار تبیین می‌پردازند. زیرا این تیپ موضع خصمانه ندارند و گوش به حرف منطقی می‌سپارند. البته حرف شما درست است که پیامبر همه جا حَسَن خلق دارد. طبق آیه شریفه: «و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» (آل عمران/ ۵۹)، ممکن است این وضعیت عمومی در برابر تمام مردم از جمله گروه خنثی باشد، زیرا اگر پیامبر (ص) با بداخلاقی و بدخلقی با آن‌ها مواجه می‌شد، کسی حاضر نبود به حرفش گوش کند و پراکنده می‌شدند. ولی از نظر باورها تبیین مهم است. زیرا همه افراد که جذب صرف مهربانی نمی‌شوند. آن‌ها

می‌خواهند به صدق یک گزاره دست یابند. سوم تیپ همراه است. در کلاس‌ها مشاهده می‌کنم، تعدادی دانشجویان مذهبی با رفتار مشخص حضور دارند.

خب اینان از اول با ما همراه‌اند. باید با این تیپ چگونه مواجه شد؟ جالب این نکته است. این افراد به دلیل تعهدی که دارند، اگر متوجه اشکال دینی‌شان شوند، سریع می‌پذیرند. لذا باید فکر آن‌ها را عمیق کرد. در آیه‌ای نیز آمده است که: «و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا امانا فا کتبنا مع الشاهدین» (مائده/ ۸۳).

افرادی که با پیامبر (ص) همراه بودند، به دلیل عرفان و معرفت ایجاد شده در آن‌ها با شنیدن سخن رسول خدا (ص) این حالت در آنان آشکار می‌شد. اگر این تیپ افراد را بتوانیم کمک کنیم تا عمیق شوند و معرفت خاص پیدا کنند، مثل آنچه این آیه می‌گوید می‌شوند.

**وکیل:** سؤال خاصی است که بشارت‌ها و اندازهای قرآن و در نهایت وعده‌های بهشت و دوزخ تشویق و تنبیه بیرونی است یا درونی؟ **دکتر باقری:** به نظرم می‌رسد درونی است. درونی و بیرونی یعنی چی؟ تشویق‌های بیرونی ابزاری‌اند. جایزه می‌خریم به فرد می‌دهیم. این جایزه ابزاری است و خودش هدف نیست. خودکار را به دانش‌آموزی جایزه می‌دهید، به این دلیل است که به خواندن درس تشویق شود. پس تشویق بیرونی است. اگر فردی نقاشی کشیده و شما تشویقش می‌کنید با یک جعبه آبرنگ که به وی می‌دهید، این بیرونی است. ولی اگر بگویید به! چه نقاشی قشنگی چه رنگ مناسبی دارد! از خود کارش دارید می‌گویید و او را ترغیب می‌کنید، بدون اینکه چیزی به او بدهید. این یعنی تشویق درونی.

قرآن هم در بحث بهشت و جهنم منطقی‌ش درونی است. زیرا بهشت و جهنم نسبت بیرونی با آدم‌ها ندارند: «انما تجزون ما کنتم تعملون» (مائده/ ۱۶): همان کارهایی را که می‌کردید به‌عنوان جزا می‌بینید.

**وکیل:** البته بما کنتم تعلمون هم داریم. **دکتر باقری:** ولی این تعبیر زیبا و کلی‌تر است. دقت در فحوای کلی قرآن نشان می‌دهد که شما عین عملتان رامی‌بینید (رجوع شود به سوره زلزال).

بهشت که تجسم عمل من است، درونی است، منتهی به ظاهرش که نگاه می‌کنید ممکن است تلقی بیرونی از آن بکنید. آنجا که گفتم دانشجویی از وحشتناکی جهنم می‌پرسید، جواب

**دومین تیپ خنثی است. آدم‌هایی که نه مخالف و نه موافق‌اند. در نقطه صفر ایستاده‌اند. در اینجا به نظرم پیامبران به‌کار تبیین می‌پردازند. زیرا این تیپ موضع خصمانه ندارند و گوش به حرف منطقی می‌سپارند**





دادم برای اینکه عمل خودت وحشتناک است، زیرا تو کاری بسیار وحشتناک کرده‌ای و یک نفر قتل‌ی کرده و می‌گویی چه کاری کرده‌ام. اگر این کار نقاشی بشود، همان جهنم است، از بس وحشتناک است. یعنی بهشت و جهنم زبان تجسمی اعمال ماست. خدا چیز وحشتناک درست نکرده، بلکه شما وحشتناک‌اید. لذا آنجا که در قرآن گفته می‌شود اهل جهنم آتش می‌خورند: «ما یاکلون فی بطونهم الا النار» (بقره/ ۱۷۴) یعنی چیزی را که در واقعیت خود دارند می‌خورند که چنان آتش هراس‌انگیز است یا: انما یاکلون فی بطونهم ناراً» (نسا/ ۱۰)

بدین ترتیب، قرآن در تشویق و تنبیه، رویه بسیار متعالی دارد، به شرطی که آن را با عملش مرتبط کنیم. نه اینکه جهنم را به صورت واقعیتی جداگانه جلوی بچه‌ها بگذاریم.

**وکیل:** آیا همه افراد (اعم از دانش‌آموز و غیره) مصداق آیات جهنمی قرآن‌اند؟ به نظرم نیستند. مسائل خلط می‌شوند. آن وقت در برابر این افراد (که ممکن است گناهی هم از آنان سرزده باشد)، شدت جهنم را جلوی رویشان باز می‌کنیم، در حالی که جهنم نیز مثل بهشت مراتب دارد. **دکتر باقری:** نکته مهمی است که فرمودید و باید رعایت شود: «ان تجتنبوا اکبا ثر ماتنهنون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً» (نسا/ ۳۱).

گناه نوجوان نه قتل‌ی نه غارت‌ی است، فقط در حد قضا شدن نماز است. ان شاء الله بعداً جبران می‌کند و کار خیری انجام می‌دهد. این کجا و آن کس که با گناه سرشته شده، کجا!

**وکیل:** در تعلیم و تربیت اسلامی نوجوانان، رویکرد آموزشی (تعلیمی) با رویکرد تربیتی چه تفاوت‌هایی دارد؟ دانش‌آموزان ما به کدام یک بیشتر نیاز دارند؟ پاسخ به این نیاز چه لوازم و ملاحظاتی دارد؟ جمع بین آن‌ها چگونه ممکن است؟ چه موضوع‌هایی برای مخاطبان ما (دانش‌آموزان متوسطه دوم) اهمیت، اولویت و ضرورت دارد؟

**دکتر باقری:** تاکنون درباره ارتباط تعلیم و تربیت بحث‌های زیادی شده است. به نظرم این دو در یک پیوستار قرار دارند. دو قطب در یک پیوستار داریم که یک طرفش تعلیم و طرف دیگرش تربیت قرار دارد و به عبارت دیگر، نه دو تا و نه یکی‌اند! دو تایی گسیخته و از هم جدا نیستند. یکی هم نیستند. هر چه به قطب تعلیم نزدیک‌تر می‌شویم، بار مفهومی‌اش سنگین‌تر می‌شود و هر چه به قطب تربیت نزدیک‌تر می‌شویم، بار تحولی‌اش سنگین‌تر می‌شود. با این توضیح که هیچ‌کدام صفر نمی‌شوند، اما نمی‌شود انکار کرد که بین این دو

نوعی تمایز وجود دارد. این تفاوت کمی است نه کیفی. درجات دارد. به هر یک نزدیک‌تر شوید، دوز آن بالاتر می‌رود.

اینکه نیاز به کدام بیشتر است، باز می‌گردد به سؤال مربوط به طرح تیپ‌ها. هر تیپی نیازهای خود را دارد. کسی به دلایل وضعیت اجتماعی با پیش فرض اینکه دینداران خطاهای زیاد دارند، دین و دینداری را یک کاسه کرده و نسبت به دین بدبین شده است. نقطه شروع برای او باید آگاهی بخشی باشد که به تعلیم ربط دارد. باید اینجا تفاوت و تمایزهای مفهومی را روشن بکنیم. به فرض همین نکته که در تربیت دینی جامعه بسیار مهم شده، تفکیک دین از دینداران است؛ از صدر جامعه تا ذیل در صف دینداران قرار داریم با عنایت به درهم‌رفتگی این صف در ذهن مردم، یا به این دلیل که عده‌ای یک فرد را چنان تقدس می‌بخشند که گویی مجسمه دین و خود دین است. ولی اگر روزی به هر دلیل خطایی از وی سر زد یا ما تصور کردیم آن حرف یا عملش درست نبود. سبب خلط این دو با هم می‌شود. البته نوجوان یا دیگری گرفتار مغالطه می‌شود. «دین مساوی است با دیندار. دیندار خطا کرد، پس دین خطا دارد.»

به راحتی تعمیم می‌بخشد. در این وضعیت با رجوع به تعلیم، باید درباره مغالطه روشنگری کنیم که جناب‌عالی با عنایت به یک خطای پیش نماز، داری همه کس را با یک چوب می‌رانی. در صورتی که با این منطق چیزی باقی نمی‌ماند. مثالی بزنم. عشق در ادبیات فارسی مفهومی متعالی بوده است و خواهد بود. ولی چه بسیار هوسرانانی که خود را عاشق جا زده‌اند. نتیجه بگیریم باید عشق را فراموش کنیم. عشق داستان دیگری دارد و آن آدم هوسران داستان دیگری. اگر این‌ها تفکیک نشود، باید بچه را با آب حمام داخل تشتی که بچه را در آن شسته‌اند، بیرون بیندازیم. ضرب‌المثل انگلیسی است: «بچه را با آب حمام بیرون نیندازید.»

ماجرای دین و دیندار هم همین است. دین و دیندار را نباید با هم بیرون بیندازیم. همین‌طور اخلاق و مدعیان اخلاق را. گیریم که مدعیان اخلاق همه دروغگو باشند. اما اخلاق به قوت خودش باقی است. پس اصل را باید بر تعلیم و فهماندن مغالطه گذاشت. البته باید کار شما در این زمینه هم منطقی باشد. این جا نباید گفت ای جوان و نوجوان برو معتکف شو! در حالی که غرق در مغالطه است.

پس باید به تیپ‌ها توجه داشت و مناسب حال تیپ ستیزنده با تعلیم کار را آغاز کرد. اما برای گروه همراه و دیندار باید برنامه‌ای برای تعمیق

**گناه نوجوان نه قتل‌ی نه غارت‌ی است، فقط در حد قضا شدن نماز است. ان شاء الله بعداً جبران می‌کند و کار خیری انجام می‌دهد. این کجا و آن کس که با گناه سرشته شده، کجا!**

